

مختار نامه عطار نیشابوری
باب شانزدهم: در عزلت و اندوه و درد و صبر
کنزیدین

فهرست مطالب

- ۳ شماره ۱: خواهی که ز پرده محرم آبی بیرون،
- ۴ شماره ۲: تدبیر تو چیت بغض با حب کردن
- ۵ شماره ۳: تو خسته نهی ز عشق، در خسته‌ی
- ۶ شماره ۴: تا کی، سرخویش پدیدار کنی
- ۷ شماره ۵: بد چند کنی کار نکو کن، نشین
- ۸ شماره ۶: تا بر ره خلق میشینی ای دل
- ۹ شماره ۷: ای دل هر دم غمی دگر کون میخور
- ۱۰ شماره ۸: چون در دوتا به ابد دمان نیست
- ۱۱ شماره ۹: ای دل همه چاره تو بیچارگی است

- شماره ۱۰: زین شیوه که اکنون دل دیوانه گرفت
۱۲
- شماره ۱۱: جانادل من خویش به دیواندخت
۱۳
- شماره ۱۲: اول دل من بر سر غوغا نشست
۱۴
- شماره ۱۳: در راه تعب ترک طرب باید کرد
۱۵
- شماره ۱۴: در عالم مرک زندگانی دور است
۱۶
- شماره ۱۵: مردی چه بود رند و مقام بودن
۱۷
- شماره ۱۶: از جزوبه سوی کل سفر باید کرد
۱۸
- شماره ۱۷: هر پرده که بند پرده در خواهد خاست
۱۹
- شماره ۱۸: کردیائی ز شور بشاندت
۲۰
- شماره ۱۹: تا کی باشی چو آسمان در تک و تاز
۲۱

شماره ۲۰: کر، همچو فلک سالک پیوسته شوی

۲۲

شماره ۲۱: هر روز مرا غمی و کر پیش آید

۲۳

شماره ۱: خواهی که ز پرده محرم آبی بیرون،

خواهی که ز پرده محرم آبی بیرون، در پرده نشینی و کم آبی بیرون،
چون موسی که از خمیر بیرون آید، از هر ده هزار عالم آبی بیرون

شماره ۲: تدبیر تو چیت بغض با حب کردن

تدبیر تو چیت بغض با حب کردن	با هستی خوشتن تعصب کردن
چون میتوان قصد بدان لب کردن	بنشستن و دایماً تعجب کردن

شماره ۳: توخته نهی ز عشق، ور خسته‌یی

توخته نهی ز عشق، ور خسته‌یی	دل در غم عشق او به جان بسته‌یی
گر آگهی که کم چه گشت از تو	سر بر زانو نشسته پیوسته‌یی

شماره ۴: تاکي، هنر خویش پیدار کنی

تاکي، هنر خویش پیدار کنی	بشینی و پوستین اغیار کنی
چون در قدمی هزار امکار کنی	تنها بشین که سود بسیار کنی

شماره ۵: بدچندکنی کار نکوکن،.نشین

سجاده تسلیم فروکن،.نشین	بدچندکنی کار نکوکن،.نشین
خط برهم کش روی بدوکن،.نشین	چون شیوه خلق دیدی و دانستی

شماره ۷: تابرره خلق میثینی ای دل

د خرم شرک خوشه چینی ای دل	تابرره خلق میثینی ای دل
مینی که در آن گوشه چه مینی ای دل	کر صبر کنی گوشه کزینی ای دل

شماره ۷: ای دل هر دم غمی دگر کون میخور

ای دل هر دم غمی دگر کون میخور کردن بنه و قهای کردون میخور
وامگاه سری که کوی ره خواهد شد برزانوی اندوه نه و خون میخور

شماره ۸: چون در دتر آتابه ابد درمان نیست

چون در دتر آتابه ابد درمان نیست	کر شاد شوی به قطع جز نقصان نیست
هرگز ز طرب هیچ نخیرو نشین	در اندوهی که هرگزش پایان نیست

شماره ۹: ای دل همه چاره تو بیچارگی است

ای دل همه چاره تو بیچارگی است	در گوشه نشستن تو آوارگی است
نانت جگرست و آب خون خوارگیست	اینست علاج تو که یکبارگی است

شماره ۱۰: زین شیوه که اکنون دل دیوانه گرفت

زین شیوه که اکنون دل دیوانه گرفت	کلی کم آشنا و بیگانه گرفت
چون شادی خویش زهر قاتل میدید	در کوچه اندوهگنان خانه گرفت

شماره ۱۱: جانادل من خویش به دریا انداخت

جانادل من خویش به دریا انداخت	خود را به بلا بر سر غوغا انداخت
اندوه همه جهان به تنهائی خورد	پس شادی، اگر هست، به فردا انداخت

شماره ۱۲: اول دل من بر سر غوغا نشست

اول دل من بر سر غوغا نشست	هر دم به هزار گونه سودا نشست
و آخر چو بیدگان همه ییچ نبود	از حمله طمع برید و تنها نشست

شماره ۱۳: در راه تعب ترک طرب باید کرد

در راه تعب ترک طرب باید کرد	وین نفس پلید را ادب باید کرد
ورد طلبی دریغ نیست از گفتار	چندانکه بایست طلب باید کرد

شماره ۱۴: در عالم مرک زندگی دور است

درنج جهان کنج معانی دور است	درعالم مرک زندگی دور است
نکامی کش که کامرانی دور است	خوش باش که دور مرک نزدیک رسید

شماره ۱۵: مردی چه بود رند و مقامر بودن

مردی چه بود رند و مقامر بودن	آزاد زاول و زآخر بودن
یک رنگ به باطن و به ظاهر بودن	نظارگی و خموش و صابر بودن

شماره ۱۶: از جزوبه سوی کل سفر باید کرد

از جزوبه سوی کل سفر باید کرد وز کل به کل نیز گذر باید کرد
چون هر کل و هر جزوبیدی و شدی آنگاه به کل کل نظر باید کرد

شماره ۱۷: هر پرده که بند پرده در خواهد خاست

هر پرده که بند پرده در خواهد خاست	این پرده مثال آن دگر خواهد خاست
در پیش تو صد هزار پرده هست نهان	مستاب که پرده پرده در خواهد خاست

شماره ۱۸: کر دریائی ز شور بښاندت

کر دریائی ز شور بښاندت ورتیز تکی چو مور بښاندت
بښین که ز خاستن نڅیر د چنری ورتیشینی به زور بښاندت

شماره ۱۹: تاک‌ی‌باشی چو آسمان در تک‌وتاز

تاک‌ی‌باشی چو آسمان در تک‌وتاز	در زیر قدم شو چو زمین پست‌نیاز
گر صبر کنی، صبر، کند کار تو راست	ورنه پس و پیش میدو و کثر نیاز

شماره ۲۰: کر، همچو فلک سالک پیوسته شوی

کر، همچو فلک سالک پیوسته شوی آخر چو زمین پست بنشته شوی
ای بس که دویدم من و عشقش می‌گفت: آهسته ترک که زود آهسته شوی!

شماره ۲۱: هر روز مرا غمی دگر پیش آید

هر روز مرا غمی دگر پیش آید	کان غم ز غم همه جهان پیش آید
کردل به چنین صبر نه درویش آید	تسلیم کند آخر و با خویش آید